

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن د هیم از آن به که کشور به دشمن د هیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Arts & Music

هنر و موسیقی

فرستنده : عارف عزیز "گذرگاه"
اقتباس از کتاب : "سیمای مُعاصران"
اثر عزیز "آسوده"
22 مارچ 2012

صورتگر موسیقیدان استاد فرخ افندی



تذکر:

استاد فرخ افندی بر بسا استادان هنر موسیقی و نقاشی قرن بیستم وطن عزیز ما، حق استادی دارد. این عاجز – عارف عزیز "گذرگاه" – نیز از محضر آن استاد عالی مقام و هنرپرور درس موسیقی برداشته و اکوریدون را از آن استاد نامدار فرا گرفته است. روانش شاد و فردوس برین مأوايش باد!!!
عارف عزیز گذرگاه

به گذشته که بر میگردی - به گذشته نچندان دور - چهره هائی را میبینی که هرچند به غبار نشسته، برای بسیاری از امروزیها و همین آدمها، بنیادهای هنر و ادب معاصر ما را گذاشته اند؛ بنیادهائی را که پس از رکود دورهٔ استعمار در کشور ما فرو ریخته بود و پایه های آن سست و لرزان شده بود. در آغاز همین سده چند نام پر فروغ بر تارک هنر مُعاصر کشور ما میدرخشید: در شعر، در نقاشی، در نمایشگری و در موسیقی و همین نام ها در هنر ما جایگاه مشخص و استوارش را باز یافته است. با بازشناسی همین نامها و چهره هاست که شناسنامهٔ هنر معاصر کشور ما صورت می آراید و شیرازه می بندد. سرگذشت بسیاری از هنر آفرینان دردناک و اندوهناست، ولی سرگذشت هنرمندی که از آن می گوئیم دردی دیگر دارد و اندوهی دگر.

سخن از مردی ست که مزه فقر را چشید، محرومیت مدتها و بارها بر رویش سایه گسترده است؟ و یا انگشتان زرین رویش سایه گسترده است؟ و انگشتان زرین و هنرآفرینش درهای ثروت و شهرت را به رویش گشوده است. باری از شهر و کشور خویش آواره شده، به شهر و کشور دیگر سفر کرده گرسنگی کشیده و به ذلت نشسته است، سرانجام الههٔ هنر دستش را گرفته و به آستان طلایی آسایش، بارش داده است.

نام فرخ افندی در میان موسیقی شناسان، نقاشان و بازیگران نامی بیگانه و دور از ذهن نیست، همه آنانی که به یکی از این هنرها به نحوی پیوند دارند، استاد فرخ افندی را میشناسند یا در برابرش زانو زده اند و مایه هائی از محضر او برداشته اند، و یا به شکلی از شیوهٔ کار او اثر پذیر بوده اند. پدرش افسر توپچی سلطان عبدالحمید بود که به امر انورپاشا سلطان ترک به دار آویخته شد و مادرش هم از ترس و توبیخ پدر مرده بود. خودش مدتی نزد مادر اندر و بعدها نزد پدرکلان و مادرکلانش به سر برد؛ نمی دانست چه کند آسمان زندگی او همواره و همه جا ابرآلود بود، تا صنف سوم مکتب طبی درس خوانده بود، ولی دستش به دامن زندگی نمی چسبید روزی دوستی برایش گفت:

« افندی اگر به فرانسه بروی در آنجا قدر ترا میدانند تو میتوانی در آنجا نقاشی کنی و نان شب و روزت را تهیه کنی.»

فرخ بیشتر از بیست سال نداشت که به فرانسه رفت در فرانسه هرچند شکوه شهر متحیرش ساخته بود، ولی گرسنگی یک شبانه روز گذارش را به قهوه خانه ای کشید در آنجا با کشیدن تصویر و پورتريت یکی از مهمانان در پانزده دقیقه مقداری پول بدست آورد. بدینگونه توانست با گرفتن نخستین دستمزد بر انگشتان خویش اطمینان بیابد.

بعدها به سفارش یک نفر دیگر که تصویرهای او و خانواده اش را نقاشی کرد و هزار فرانک دریافت کرد.

ازین به بعد دیگر کارش بهتر شد، و به قهوه خانه رفت، دست سرنوشت این ترک جوان را به سفارت افغانستان در پاریس کشانیده از سفیر افغانستان محمود طرزی در چند دقیقه تصویری آماده کرد ضمناً برای سفیر پیانو نواخت و با عود زمزمه سر داد.

محمود طرزی او را در بدل ماهانه پنجم صد فرانک استخدام کرد تا به خانمش نواختن عود را بیاموزد، سر انجام محمود طرزی با احترام تمام فرخ افندی را با خود به کابل آورد. در کابل باز هم تصویر اعلیحضرت امان الله خان را در پانزده دقیقه آماده ساخت. و دوصد طلا بدست آورد.

با آمدن حبیب الله کلکانی سختیها به وی رو آورد از ارگ فرار کرد، زمانی در خانه موسیوگه نقاش روسی پناهنده شد، بعد اتاقی را به کرایه گرفت. چند ماهی نگذشته بود که او را به ارگ احضار کردند و او باز هم با انگشتان هنرمند خویش همه را حیرت زده ساخت. باز هم سازی را نواخت و باز هم تصویرهایی را با مهارت پرداخت. با هر دگرگونی سیاسی در کشور آرامش و پناهگاه او آشفته میشد، ولی باز به مجرد فرو نشستن طوفان او را پذیرا می گشتند و هنرش را ارج می گزاردند.

در زمان نادرشاه بار دیگر به ارگ بار یافت و بار دیگر در مسیر هنرمندیهای خویش شتافت. (1)

با گذار سالهائی که می گذشت سیمای فرخ افندی در میان هنرشناسان و در حلقه های هنری شکل می گرفت.

با آفرینش های ماهرانه ای که اینجا و آنجا از خود مایه گذاشت و با شاگردان زیادی که آموخت و رهنمائی کرد، فرخ افندی به سمت یکی از استادان نقاشی در کشور ما در آمد.

دوازده سال در لیسه صنایع با پروفسور غلام محمد میمنگی به آموزش شاگردان پرداخت و نقاشان و صورتگران بسیار را پرورده ساخت که برخی از شاگردان او از استادان مسلم نقاشی امروز ما به حساب می آیند.

استاد فرخ افندی تنها نقاش نبود و تنها انگشتان او از رنگها و قلمها و موپک افسونگرانه بر نگین حیرت نقش نمیزد و چشمها را خیره نمی ساخت، گوشه های همه نیز با انگشتان استاد به حیرتکده مبدل می شد و دلها نیز با جنبش انگشتان او به تپش می افتاد. عود، پیانو و ویلون را با چنان سرود هائی سر میداد که اشک در چشم ها حلقه می بست و انگشتها به دندان می چسبید.

خواه این هنرنمائی در قهوه خانه های مارسلای فرانسه بود و یا در محضر شاهان و درباریان در ارگ کابل و یا هم در میان شاگردان در مکتب موزیک.

بدینگونه اگر از سوئی با به خاموشی نشستن طنین موسیقی خراسان به سرمه روزگار خراباتی آبادان میشود و موسیقی دوباره برگشته از سرزمین هند به گونه سنتی آن در کابل تداول می یابد و استادانی به

بالندگی آن میپردازند؛ از سوی دیگر موسیقی بگونه دیگر و با استفاده از وسایل با شیوه عصری تر به وسیله کسانی چون استاد فرخ افندی شیوع می یابد.

نواختن و ساختن ساز و آهنگ با استفاده از نوتیشن برای بار نخست متداول میگردد و با تأسیس مکتب موزیک استاد فرخ افندی در بازشناسی موسیقی به شیوه علمی جهدی تمام به خرج می دهد.

همینگونه استاد در تنظیم باندوی موزیک عسکری و نیز در ساختن سرود و کلام شاهی سهمی دارد که در زمانش کار شایسته و پر ارجی میتواندستباشد.

با تأسیس رادیو کابل سابق باز هم کار استاد فرخ افندی بحیث یک آهنگساز و یک نوازنده استاد در سطحی دیگر و با حجمی بیشتر ادامه یافت.

نواهای ناساز و صداهای آشفته را منظم ساخت، شمار بسیاری از آهنگهای محلی را گرد آورد و از روی نوت دوباره تنظیم نمود. آواز خوانهای نوحاسته را یاری فراوان کرد، و استعدادهای تازه شگفته را به بالندگی و باروری رسانید. شیوه ها و شگردهای نوینی را بنیاد نهاد که شاگردان او که هر یک نام و شهرتی دارند می توان از استاد سرمست، استاد ننگیالی، نی نواز و شماری دیگر نام برد.

تنها صورتگران و چهره پردازان از شاگردی استاد بهره مند نبودند و تنها موسیقی پسندان و سرودگران، نکته یاب محضر او نبودند و به ستایس او زبان نمی کشادند، بلکه همه بازیگران تیاتر و تقریباً همه تماشاگران سی چهل سال پیش نمایشنامه ها نیز با چهره گرم و صمیمی استاد آشنایی داشتند. استاد در کابل ننداری و شاری ننداری با ساز دست داشته و یا در کنار پیانو میان پرده ظاهر میشد و تمام شاگردان را با سازی و آهنگی لذت می بخشید.

هر چند سینماتیاتر پغمان در زمان اعلیحضرت امان الله خان شاهد هنرنمایی هایی از استاد بود. و نمایشنامه ها و پیس هایی مثل جادوگر و برخی دیگر نمایانگر تجربه های او در کار نمایشگری بود، اما بیشتر تنظیم و ساختن موزیک نمایش ها و بک گراوند های آن ثمره زحمات خستگی ناپذیر استاد بوده است.

همین گونه تنظیم موزیک اوپریت های کودکستان ها در سالهای متوالی بعهدۀ استاد بود.

بر جاده زمان از هر رهگذاری جز نقش پایی نمی ماند و جز خاطره ای در حافظۀ دوستان و مشتاقان جای نمی گیرد و نمی باید. از فرخ افندی، بر جاده زمان تنها نقش پای خود او نیست که بنظر می آید، نقش پای شمار بسیاری از شاگردان او که امروز برای همه استادان مسلمی هستند و شاگردان اینان که انبوهی از هنرمندان کشور ما را در بر می گیرد.

اگر تصویر های اندکی را نقاشی کرده است، ولی تصویرگران و نقاشان بسیاری را آموخته است. و اگر چند آوازخوان و موسیقی شناس معینی را رهنمایی کرده است و آوازخوانهای بسیاری از همان چند آواز خوان و موسیقی شناس معین اندوخته اند که بدینگونه اثرمندی استاد فرخ افندی بر بخشی از موسیقی معاصر ما سخت محسوس و فراموش ناشدنی ست.

دوستان و ارادتمندان استاد او را آدمی سخت بذله گو و طنین پرداز می یافتند، در هر گفته و عبارت او قصه، بذله و طنزی بود که استاد از گرم و سردهای دیده و شنیده اش باز می گفت، لحن گرم و چهره آرام او با علاقه مندی و اشتیاق گوش می دادند و احترامش را می گزاردند. پایان زندگانی استاد فرخ افندی، پایان پر دریغایی بود. پایانی از یک روز آفتابی و پایان دریاچه ای که از روی ستیغی به ژرفا فرو میغلند و پایان یک صدا که به سکوتی منتهی می شود. در لحظه ای که مثل همیشه انگشتان لرزان و چروک برداشته و استخوانیش روی عرشه ویلون به سختی میخزید، دوستان و شاگردان او که دورادورش حلقه زده بودند، دیدند که درد چگونه در پیکر این هنرمند رخنه کرده است و چگونه هستی او را به تهلکه می کشاند، و عضله های رخسارش زیر ضربه های درد و با صدای ملایم ساز به چه ناتوانی به ارتعاش در می آید. هنوز لحظه ای که درد استاد را شکنجه میکرد بانتهای نرسیده بود، که انگشتان نواگرش، دستش و پیکرش از حرکت بازایستاد و نیرویش به تمامی رسید. اگر نیروی استاد به تمامی رسید، هنرهای او و ثمره کار شاگردان او و اثرمندیش بر هنر مُعاصر وطن نهایی ندارد.

و برای یک هنرمند چه افتخاری بالاتری ازین میتواند وجود داشته باشد؟!